

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران
دوره ۳، شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۴۴-۱۲۳

انسان‌شناسی قومی – زبانی مهاجرین هزاره در ایران

حسین میرزایی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱

چکیده

قبیله‌گرایی، برخوردهای تعصبی میان گروه‌های انسانی، بروز خشونت‌های وحشیانه و سرباز کردن نفرت‌های ریشه‌دار قومی مذهبی و مواردی هستند که رسانه‌ها صرفاً به برجسته کردن آنها می‌پردازند، بی‌آنکه توضیح و توجیه عمیقی ارائه کنند. این رویدادها به شکل‌های مختلف تا به امروز ادامه یافته‌اند و که سبب می‌شود بر هر آنچه رنگ و بوی قومیت دارد، مهر بی‌اعتباری زده شود. برای دستیابی به تنوع زیستی در جهان لازم است رویکردی را برای بازشناختن، درک و به رسمیت شناختن کنشگران تاریخی در پیش گرفت که در هر مجموعه‌های اجتماعی مورد اشاره در اسناد و کتاب‌ها جایی ندارند و حتی در پژوهش‌های انسان‌شناختی نیز به زحمت اشاره‌ای به آنها را می‌توان یافت. ما در این مقاله به دو موضوع اساسی انسان‌شناختی در مورد مهاجرین هزاره ساکن در ایران می‌پردازیم: ریشه‌های قومی هزاره‌ها و زبان هزاره‌ها. مفاهیم قومیت و زبان به عنوان دو عنصر هویت‌بخش یک جماعت، همواره مورد توجه پژوهشگران علوم اجتماعی و سیاسی بوده‌اند و مطالعه این دو می‌تواند به درک بهتر از این جامعه مهاجر در ایران بیانجامد و در سیاست‌گذاری‌ها راهگشا باشد.

کلید واژگان: انسان‌شناسی زبان، قوم، قومیت، مهاجرت، هزاره، هویت.

مقدمه و بیان مسئله

رخداد‌های فجیعی چند سال گذشته در جهان بسیاری از افراد را در برابر پیدایش دوباره مجموعه‌ای از احساسات و رفتارهایی متعجب ساخت که گمان می‌شد دیگر از آنها خبری نخواهد بود مانند نسل‌کشی قومی در میانمار، کشتار مردم بی‌گناه توسط طالبان در افغانستان، حمله‌های انتحاری در افغانستان و پاکستان و رفتارهای وحشیانه تکفیری‌ها در سوریه. قبیله‌گرایی^۱، برخورد‌های تعصبی میان گروه‌های انسانی، بروز خشونت‌های وحشیانه، سر باز کردن نفرت‌های ریشه‌دار و ... صحنه‌های متفاوتی بودند که رسانه‌ها صرفاً به برجسته کردن آنها می‌پردازند بدون آنکه توضیح و تبیین عمیقی داشته باشند. این رویدادها به اشکال مختلف تا به امروز ادامه پیدا کرده است و طبیعی به نظر می‌رسد که همه این رخدادها و اختلافات قومیتی پدیده‌هایی منبعث از جوامع ابتدایی^۲ و قبایل عقب‌مانده از قافله تمدن در نظر گرفته شوند و هر آنچه نشانه‌ای از قومیت دارد، بی‌اعتبار تعریف شود. در همه تنش‌های قومی، چه آنها که تجاوزکار بودند، چه آنها که مورد تجاوز واقع شده بودند، چه آنها که از خشونت پرهیز کرده بودند، چه آنها که بی‌دفاع و سردرگم بودند، همگی در برابر افکار عمومی با یکدیگر یکسان می‌شوند یعنی مجموعه‌ای مبهم که تنها سزاوار دریافت بسته‌های غذایی و دارویی هستند. این در حالی بود که رابطه رسمی و غیررسمی برخی دولت‌ها با روسای گروه‌های متجاوز درگیر کاملاً حفظ شده است.

این رفتارها نشان‌دهنده نوعی گزینش بین دو نوع از کنشگران اجتماعی است: از یک سو دولت‌های به رسمیت شناخته‌شده یا در واقع ملت‌هایی که به لحاظ تاریخی در قالب این دولت‌ها به رسمیت شناخته شده‌اند و از سوی دیگر، جمعیت‌هایی که از منظر بین‌المللی فاقد رسمیت و حتی فاقد شکل به حساب می‌آیند. در این دیدگاه دولت‌ها از حقوق بین‌المللی برخوردارند درحالی‌که جماعت‌های فاقد دولت و یا قومیت‌های غیررسمی و یا رسمی مغضوب دولت، هیچ انگاشته می‌شوند. این گروه از نگاه دیپلماسی‌های دولتی یا نهادهای بین‌المللی مخاطبان تعریف‌شده‌ای به حساب نمی‌آیند. اقوامی مانند تبتی‌ها، فلسطینی‌ها، اقوام افریقای جنوبی، شیعیان بحرین و عربستان، هزاره‌های افغانستان که به تعبیری باید آنها را ملت‌های ممنوعه بنامیم تا زمانی که سرزمین معینی و به رسمیت شناخته‌شده، پایتخت و مقر حکومتی نداشته باشند جمعیت‌های سرگردان بدون نماینده و غیرمسئول به شمار می‌آیند. این در حالی است که در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ - ۱۹۵۴ بسیاری از کشورها به ساختگی‌ترین شکل ممکن، با سفارش یا بدون سفارش قدرت استعمارگر قبلی خود در سازمان ملل پذیرفته می‌شوند و بلافاصله حق

¹ tribalism

² sociétés primitives

استقلال و اعمال حاکمیت برای آنها به رسمیت شناخته می‌شود. "حق قومی" مفهومی است که در مرحله بنیان‌گذاری قرار دارد.

برای اینکه بتوان به این بنیان‌گذاری، به عنوان یک پژوهشگر اجتماعی کمک کرد باید رویکردی را برای بازشناختن، فهم و به رسمیت شناختن کنشگران تاریخی که در هیچ‌یک از مجموعه‌های اجتماعی تعریف‌شده در اسناد و کتب رایج جایی ندارند و حتی در پژوهش‌های انسان‌شناختی نیز اشاره‌ای به آنها نمی‌شود در پیش گرفت.

قوم هزاره یکی از این اقوام است که هم اکنون اکثر جماعت مهاجر ساکن در ایران را تشکیل می‌دهد. باید در اینجا اشاره کنیم که "گروه قومی" به عنوان واژه‌ای که از گفتمان جامعه‌شناختی غرب وام گرفته شده است، مفهومی نارسا برای موضوعات بومی در کشورهایمانند ایران و افغانستان و سایر مناطق است و مانع از تحلیل ظرافت‌ها و ابهام‌ها می‌شود (تاپر، ۱۹۸۸: ۳۱). با این تفاسیر، هزاره‌ها یکی از اقوام افغانستان و بیشتر آنها شیعه مذهب هستند. در افغانستان آنان سومین گروه قومی عمده را تشکیل می‌دهند و بنا بر برخی منابع جمعیت آنها تقریباً ۲۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد. مناطق هزاره‌نشین در افغانستان به هزاره‌جات و هزارستان معروف است. در قرن بیستم میلادی هزاره‌ها شهروندانی درجه دوم کشور در افغانستان بودند و گاهی حتی از طرف دولت مرکزی به عنوان برده با آنها رفتار می‌شد. بعد از کودتای سال ۱۹۷۸ و به قدرت رسیدن گروه کمونیستی خلق کم‌کم هزاره‌ها برای دستیابی به حق شهروندی برابر فعالیت‌هایی را آغاز کردند و رهبران هزاره مانند؛ عبدالعلی مزاری حزب‌های سیاسی را بنیان‌گذاری کردند. بعد از خروج ارتش سرخ از افغانستان و پایان حکومت کمونیستی با مرگ دکتر نجیب‌الله افغانستان وارد جنگ داخلی شد. هزاره‌ها با ساختن حزب وحدت سعی در حفظ قدرت سیاسی خود کردند؛ در سیاست جدید حزب، دیگر مذهب پایه اصلی نبود و بیشتر کوشش می‌شد تا از تمام قوای هزاره یک انسجام کلی بسازد (مژوند، ۲۰۱۱).

با ورود نیروهای ائتلاف به افغانستان در سال ۲۰۰۱ حکومت طالبان سقوط کرد. قانون اساسی جدید ورود همه شهروندان افغانستان را به نظام حکومت اجازه می‌دهد؛ از همین رو هزاره‌ها در انتخابات ۲۰۱۱ توانستند ۲۰ درصد از کرسی‌های مجلس افغانستان را از آن خود کنند. این حرکت سیاسی مورد انتقاد سیاست‌مداران پشتون واقع شد. با وجود قوانین جدید که بر اساس آن حقوق همه شهروندان را یکسان می‌داند؛ اما هنوز هم حرکات نژادپرستانه‌ای علیه این مردم در افغانستان و پاکستان صورت می‌گیرد. برای مثال در سال ۲۰۰۷ قبایل کوچی، با حمله به روستاهای هزارگی باعث آواره شدن هزاران تن از هزاره‌ها شدند و ده‌ها نفر هر ساله در پی حملات آنان کشته می‌شوند.

ایران در بسیاری از موارد با هزاره‌های مهاجر از افغانستان و پاکستان مانند شهروندان ایرانی رفتار کرده است و پس از حضور نیروهای ناتو در افغانستان و شدت گرفتن حملات

جنگجویان سلفی خصوصا در پاکستان، ایران با وجود کمبود فضای آموزشی به هزاره‌ها اجازه تحصیلات عالی در دانشگاه‌ها را با شرایطی تقریبا برابر با ایرانیان داده است. علاوه بر تهدیدهای قومیتی، زبان فارسی این جماعت در برابر زبان پشتوی قوم حاکم، همواره مورد نامهربانی بوده است. به باور برخی علت اینکه حکومت‌های پیشین و مدافع زبان پشتو خواستند که زبان پشتو را بر فارسی تحمیل کنند این بود که اولاً تصور می‌کردند پشتوانه زبان اموری ملی، سیاسی و قومی است و از آنجا که فرهنگ زبان فارسی به نام فرهنگ و ادبیات ایران شناخته می‌شد این تصور شکل گرفت که افغانستان از آن بهره‌ای نخواهد برد در نتیجه تلاش شد تا زبان پشتو یگانه زبان رسمی کشور قرار گیرد و به این ترتیب استقلال افغانستان تقویت شود. دیگر آن که حکام افغانستان می‌پنداشتند با رسمیت بخشیدن به زبان پشتو و آشفته‌سازی زبان فارسی می‌توانند حکومت مداوم‌تری داشته باشند. (مایل هروی، ۱۳۷۱: ۱۱۶ - ۱۱۵). فارسی‌زبان مادری دو قوم هزاره و تاجیک در افغانستان است اما اکثریت مردم افغانستان با آن تکلم می‌کنند. این زبان اگرچه به عنوان یکی از زبان‌های رسمی کشور از سوی حکومت افغانستان به رسمیت شناخته شده است اما دولت‌ها و عناصر حاکم همواره کوشیده‌اند محدودیت‌های فراوانی در راه رشد و تکامل آن ایجاد کنند. سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و آموزشی به‌گونه‌ای بوده که با تقویت و توسعه زبان پشتو به عنوان زبان اول در مراکز اداری فرهنگی و آموزشی و حتی سیاسی، حوزه تأثیرات فرهنگی زبان فارسی را در برابر آن تضعیف و محدود گردانند (واعظی، ۱۳۸۱: ۳۷).

ما در این مقاله سعی داریم به دو موضوع اساسی انسان‌شناختی در مورد مهاجرین هزاره ساکن در ایران بپردازیم: نخست ریشه‌های قومی هزاره‌ها و دوم زبان هزاره‌ها. مفاهیم قومیت و زبان به عنوان عناصر هویت‌بخش یک جماعت، همواره مورد توجه پژوهشگران علوم اجتماعی و سیاسی بوده و مطالعه این دو می‌تواند به درک بهتر از این جامعه مهاجر منجر شود.

چارچوب نظری

تاریخ همیشه بر پهنه‌های سرزمینی با نام کشور یا منطقه اتفاق می‌افتد. کشور نقطه شروعی برای نام‌گذاری مردم ساکن در آن بوده است؛ اما پذیرفتنی نیست که در حوزه انسانی یک کشور و تمام مردم در همه مناطق و در همه زمان‌ها به صورت تفکیک‌ناپذیری با یکدیگر پیوند بخورند و دو تمامیت در هم‌زیستی کامل باشند. باید توجه داشت که یک نام سرزمینی دارای تاریخچه‌ای در یک زبان خاص است و از همین رو ریشه آن به طور کلی بسیار متاخرتر از سرزمینی است که امروز آن نام را بر خود دارد و باید اذعان کرد که مرزهای این سرزمین‌ها به‌گونه‌ای خودسرانه تعیین شده‌اند و در نتیجه تنها در قالب‌های زمانی معینی معنادار هستند.

تمامی کشورها در عصر حاضر بیش از هر چیز واقعیت‌های نهادینه، قانونی و آموزش یافته‌اند و به ندرت ممکن است واقعیت‌هایی ذاتا مادی و طبیعی به شمار آیند که انسان‌هایی خاص، زبان فرهنگ و سبک زندگی خود را در آنجا بنا نهاده‌اند. هر چند که انسان‌های امروزی همچون مرزهای امروزی با انسان‌ها و مرزهای پیشین متفاوت هستند، اما همه دولت‌ها تلاش دارند تاریخ خود را به گونه‌ای ارائه دهند که گویی همواره در طول قرن‌های پی‌درپی در حدود جغرافیایی کنونی حضور داشته‌اند. از سوی دیگر، هر فردی به طور طبیعی تمایل دارد هویت خود را آگاهانه در یک گروه خاص جست‌وجو کند. هویت می‌تواند در چندین سطح ممکن باشد و هر فردی می‌تواند به صورت هم‌زمان چندین هویت داشته باشد. بنا بر سنت‌های اجتماعی گوناگون این هویت‌ها متفاوت هستند. هر انسانی به این یا آن تعلق خود در اهمیت بیشتری می‌دهد و این تعلق‌ها را در سلسله مراتبی از وفاداری‌های درونی و پذیرفته‌شده قرار می‌دهد. هویت‌یابی افراد در گروه‌ها سرچشمه نیروی روانی، توازن و شکوفایی شخصیتی است. هویت برای افراد کم‌وبیش امری آگاهانه و شامل گزینه‌هایی بدون تردید است.

نظریه عمومی غالب در قرن نوزدهم به شدت بر طبقات اجتماعی، آگاهی طبقاتی و مبارزات طبقاتی بر شکل‌گیری هویت تاکید می‌کرد که ریشه در امر اقتصادی داشت. تاکید بر امر اقتصادی سبب می‌شد تا واقعیت‌های قومی که ریشه در فرهنگ دارند نادیده گرفته شوند. امر اجتماعی و امر قومی دو مقوله همیشگی در همه جوامع هستند و می‌توانند سرمنشأ تعارض‌ها و سو تفاهم‌ها باشند. در بطن زندگی انسان همواره پویایی اقتصادی - اجتماعی از یک‌سو و پویایی قومی - فرهنگی از سوی دیگر اثرگذار هستند. گروه‌های قومی و اجتماعی در مقوله مجموعه‌های مبهم^۱ قرار می‌گیرند، یعنی مجموعه‌هایی که هر یک از عناصر آنها را نمی‌توان همواره در این یا در آن زیرمجموعه قرار داد. مشکل اصلی مفهوم‌بندی قومیت و گروه‌های قومی فقدان تعریف یا وجود معیارهای متفاوت در تعریف است (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۹).

در تحلیل گروه‌های قومی نسبی بودن مرزها، منافع، تعارض‌ها و تحول آنها را می‌بایست در نظر داشت و باید به سراغ تحلیل واقعیت‌های پیچیده و متغییر رفت. از همان ابتدا ابهامات و آشفتگی‌هایی در خصوص مفهوم و تعریف قومیت و بنابراین هویت قومی وجود داشت. امروزه نیز ساخت برخی ترکیب‌ها نظیر گروه‌های قومی^۲، هویت قومی^۳، سیاست قومی^۴ و ناسیونالیسم قومی در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی آشفتگی موجود را دامن می‌زند (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۸). برای روشن شدن "هویت قومی" سه راهکار اصلی می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد: (۱) پایه‌های خاص، عینی و ذهنی هرگونه تعلق به گروه مشخص شود. این امر باعث می‌شود مجموعه‌ای گنگ در

^۱ Fuzzy set

^۲ ethnic group

^۳ ethnic identity

^۴ ethnic politics

قالب یک طرح ترسیم شود، ۲) باید بدون نفی ارزش نمادین و عاطفی یعنی ارزش هویت‌بخش، قالب‌های رایجی را که به هر یک از این قومیت‌ها نسبت داده می‌شود را پشت سر گذاشت، ۳) باید بتوان برای تقابل ساده‌نگرانه میان قومیت و ملت راهکاری یافت.

تقابل ضمنی اما ریشه‌ای ملت و قوم که به شدت بر گفتمان‌های سیاسی، رسانه‌ای و حتی علمی تأثیر گذاشته است از همین جا ناشی می‌شود. دو واژه قوم و ملت برای مشخص کردن مردم، جمعیت‌ها و گروه‌هایی به کار می‌رود که کاملاً قابل مقایسه‌اند. با وجود این، از مقایسه و یا در کنار هم قرار دادن آنها اجتناب می‌شود. ملت واژه‌ای مورد احترام و حتی تقدس یافته است. دولت اثر، سخن‌گو و سپر بلای ملت است که رفته‌رفته با عمل پیوسته تاریخی خود جایگزین معنای ملت شده است و واژه ملت به صورت رایجی گویای دولت‌ها یا کشورها است. سازمان ملل متحد صرفاً دولت‌ها و کشورهای داری حاکمیت را در خود جای می‌دهد و این خود نشان‌دهنده واگذاری حق سخن گفتن مردم به دولت‌ها است؛ بنابراین واژه ملت به تدریج از یک گروه انسانی به نهاد نمایندگی آن مردم منتقل می‌شود. این امر خود گویای اهمیت اساسی رابطه‌ای است که امروز همه جوامع را به نهادهای حاکم در آن و به سرزمینی که آنها پیوند داده است. در مقابل هیچ گروه انسانی که فاقد پیوند نهادینه‌شده با یک سرزمین باشد به عنوان ملت شناخته نمی‌شود و در صورتی که تمایل به شخصیت دادن به چنین جماعت‌هایی وجود داشته باشد از واژه قوم استفاده می‌شود. جماعت‌هایی که به دلایلی چون ابهام در حدود آنها، فقدان نهادهای سرزمینی، عدم توسعه، خرد و کوچک بودن این امکان را ایجاد شده است که اصولاً وجودشان زیر سؤال برود.

اختلافاتی در مورد امکان یا عدم امکان به دست آوردن ملیت یک کشور و حق انحصاری حقوق مربوط به هویت قومی در یک رویکرد کم‌وبیش آگاهانه بسیاری از ناظران انعکاس می‌یابد. این ناظران در واقع میان دو موضع افراطی درگیرند: از طرفی، رویکردی که تنها هویت قابل بررسی و معتبر را هویت ثبت‌شده در اوراق هویت رسمی به شمار آورند و از طرف دیگر رویکردی که به نوعی هویت قومی واقعی اشاره دارد که مبنای آن را گروه پیچیده‌ای از مشخصه‌هایی مانند زبان به عنوان تعیین‌کننده‌ترین ویژگی می‌داند. رویکرد دوم عمدتاً مورد توجه انسان‌شناسان، پژوهشگران میدانی و یا تحلیل‌گران ادبی است (برتون، ۱۳۸۰: ۳۳).

روش‌شناسی پژوهش

بخش اول این پژوهش با اتکا به داده‌های کتابخانه‌ای موجود صورت پذیرفته است و جمع‌آوری داده‌های بخش دوم در مورد زبان هزاره‌ها عمدتاً از خلال مصاحبه‌هایی به دست آمده که پژوهشگر در کار میدانی خود در شهرک قائم قم انجام داده است. این مصاحبه‌ها به موضوعاتی در مورد

سبک زندگی آنها اختصاص داشت و به نظر می‌رسید با انجام پژوهشی زبان‌شناختی متکی بر این مصاحبه‌ها می‌توان به نتایج تامل‌پذیری دست یافت. گردآوری این داده‌ها به شدت تحت تأثیر چگونگی برقراری ارتباط پژوهشگر با افراد جامعه مورد مطالعه بوده است. فضاهای کلی ارتباط با مهاجرین افغانستانی به طور کلی می‌تواند دو حالت متضاد به خود بگیرد، فضای احتیاط و فضای اعتماد.

(۱) فضای احتیاط: فضای احتیاط در هر وضعیتی که پژوهشگر ایرانی با فرد غیرایرانی در کشور ما تماس برقرار کند، پیش می‌آید. این فضا به هنگام تماس با مهاجرین افغانستانی به دلایل متعدد ایجاد می‌شود، مهاجر افغانستانی به محض آنکه حس کند فرد ایرانی قصد نزدیک شدن به او را دارد، به طور آشکار و پنهان موضع منفی می‌گیرد ولی در نهایت شاید از ترس، سوالات او را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. پژوهشگر متوجه می‌شود که هرچه بیشتر کنجکاوی نشان دهد به همان میزان کمتر نتیجه می‌گیرد.

(۲) فضای اعتماد: در فضای اعتماد به دلیل هم‌زبانی و تا حدود زیادی فرهنگ مشترک ایرانی - افغانستانی، برقراری تماس آسان‌تر است، مهاجر افغانستانی پیوسته در جست‌وجوی وضعیت بهتر، کار پردرآمدتر و ملاقات با ایرانیانی است که به نظر او پذیرا تر می‌آیند. روابط انسانی در موقعیت‌هایی که مرد افغانستانی حس کند راه تازه‌ای در پیش پای او قرار می‌گیرد، به سهولت برقرار می‌شود. در اینجا پژوهشگر ملاحظه می‌کند که هرچه بیشتر به مسائل پاسخگوی خود علاقه نشان بدهد، بیشتر با او همدردی کند و بیشتر از اطلاعات خود هزینه کند پاسخگوی خود را به سخن گفتن تشویق کرده است.

جامعه مهاجرین افغانستانی نه پر حرف است و نه شاداب. بنابراین می‌بایستی حوصله به خرج می‌دادیم و برای پژوهشی انسان‌شناختی تماس‌های فردی و طولانی (ژرفانگر) را در دستور کار خود قرار می‌دادیم. در واقع، خط برقراری ارتباط دو سویه است. در یک سوی آن پاسخگو و در سوی دیگر آن پرسشگر انسان‌شناس قرار دارد. تجربه به ما نشان داده است که حداقل در کشور خودمان می‌توان پاسخگویان را به چند دسته تقسیم کرد: مرتضی کتبی طبقه‌بندی از پاسخگویان ایرانی ارائه می‌دهد.

”بدیهی است که در تحقیقات اجتماعی، تعیین شرایط پاسخگویی، به منظور تعیین معنای پاسخ‌ها، اصلی است ضروری. این شرایط را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:
نقش یا نقش‌هایی که پرسشگر به هنگام تحقیق بازی می‌کند؛
نوع یا انواع بیانی که وی به کار می‌برد؛
نقش یا نقش‌هایی که پاسخگو بازی می‌کند؛
رابطه بین پاسخ کنونی با پاسخ یا پاسخ‌های قبلی و بعدی؛

رابطه بین سؤال و تعداد سؤال با پاسخ [...]“ (۱۳۵۶: ۵۹ - ۵۸).

محدوده مورد مطالعه

در جنوب شرقی‌ترین نقطه شهر قم، جایی که راه‌آهن قم - اصفهان از شهر خارج می‌شود، شهرک قائم قرار دارد، این شبه‌جزیره بیابانی از شمال به شهرک منتظرالمهدی و از سه سوی دیگر به بیابان‌های بایر منتهی می‌شود. از سمت شرق تا حدود ۲ کیلومتر زمین‌های بایر وجود تا محله یزدان ادامه می‌یابد. در سمت جنوب راه‌آهن قرار دارد و پس از آن جز کویر چیزی دیده نمی‌شود و در غرب یعنی در مسیر جمکران و کاشان نیز تنها بیابان چشم‌انداز ما را تشکیل می‌دهد. هرچند این شهرک در نقشه از سمت شمال از طریق شهرک منتظرالمهدی به شهر متصل است اما در واقع فاصله معناداری میان این دو شهرک حاشیه‌ای قم وجود دارد.

شهرک قائم به جزیره‌ای می‌ماند که از سه سوی به صورت مطلق و از یک سو به صورت نسبی به بیابان می‌رسد. این شهرک در حاشیه شمالی خط راه‌آهن قرار دارد و بلوار قائم این شهرک را به دو پاره شرقی - غربی و خیابان اصلی شهرک یعنی خیابان شهید بهشتی آن را به دوپاره شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند. تقاطع بلوار قائم و خیابان اصلی میدان شهرک واقع شده است که حکم مرکز شهرک را دارد و با دو مشخصه بارز کالبدی شناخته می‌شود: اول مسجد بزرگ شهرک و دوم ایستگاه اتوبوس که مردم این شهرک را به مرکز شهر قم منتقل می‌کند. شهرک قائم با وجود جدیدالتأسیس و کوچک بودن، از همه امکانات شهری مورد نیاز برای زندگی متعارف همچون آب شرب، برق و روشنایی، گاز، تلفن، مدرسه‌های دخترانه و پسرانه در همه مقاطع، بانک، کلانتری، مسجد و حسینیه، سرویس حمل‌ونقل شهری، مراکز خرید و ... برخوردار است.

مهاجرین افغانستانی نزدیک به نیمی از ساکنان این شهرک را تشکیل داده‌اند که بیشتر آنان از قومیت هزاره هستند. قومیت دیگر افغانستانی یعنی تاجیک‌ها در اقلیت هستند. در این شهرک، علاوه بر افغانستانی‌ها، اقوام دیگر ایرانی مانند بومیان قمی، اقوام مهاجر ترک، لر و عرب زندگی می‌کنند.

پیشینه هزاره‌ها

پژوهش در مورد هزاره‌ها به پیش از قرن نوزدهم برمی‌گردد ولی هزاره‌شناسی طی صدسال گذشته پیشرفت چندانی نداشته است. یکی به دلیل شرایط درونی کشور افغانستان که عموماً به صورت جامعه‌ای بسته و فئودالی باقی مانده است و دوم به دلیل حائل بودن این کشور میان دو قدرت بزرگ استعماری انگلیس و روس و محدود شدن توسعه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن. با این وجود میدان برای نظریه‌پردازی در مورد منشأ و تاریخ اقوام گوناگون این کشور باز بوده

است. در اینجا به نظریه‌های مهم انسان‌شناسان و مورخان مختلف و سپس به نقد و نتیجه‌گیری کلی از آنها می‌پردازیم. سید عسگر موسوی در کتاب *هزاره‌های افغانستان* نظریه‌های مختلف در مورد منشاء هزاره‌ها را به سه دسته تقسیم کرده است:

نظریه بومی بودن هزاره‌ها

پژوهشگران افغانستانی و شرق‌شناسان غربی با تکیه بر مسیر جنگی اسکندر، سفرنامه‌ها و استناد به یک سلسله شواهد زبان‌شناختی، تاریخی، جهانگردی و حتی جسمانی هزاره‌ها بر این نظریه تأکید کرده‌اند (الفینستون، ۱۹۷۸: ۲۴۱). این نظریه در ابتدا توسط پژوهشگر فرانسوی ژوزف پی‌یر فریه^۱ در قرن نوزدهم ارائه شد (فریه، ۱۸۵۷: ۲۲۱). این نظریه را برخی محققان افغانستانی مورد تأیید قرار داده‌اند (حبیبی، ۱۳۴۱: ۴؛ اخلاقی، ۱۳۸۰: ۸۵). حبیبی استدلال می‌کند که هزاره تنها به مردمان مرکز افغانستان اطلاق نمی‌شد و مردمان اطراف نیز هزاره نامیده می‌شدند. آنها نه تاتار و نه مغول هستند بلکه چنین تصور می‌شود که بازماندگان هند و آریایی باشند. (حبیبی، ۱۳۴۱: ۳). بر اساس منابعی مانند نوشته‌های راورتی، چنگیز خان هرگز از رودخانه سند نگذشته است. این پرسش مطرح می‌شود که اگر هزاره‌ها بازمانده لشکر چنگیز باشند چگونه می‌توان وجود هزاره‌های پنجابی را در آن سوی سند توجیه کرد؟ (موسوی، ۱۳۷۹: ۴۷). دیگر استدلال حبیبی این است که نام هزاره از نظر تاریخی به دوران قبل از اشغال مغول باز می‌گردد؛ وقتی جهانگرد چینی هیوان تسونگ^۲ از هند باز می‌گردد و نامی را به سرزمین‌هایی می‌دهد که بعدها سنت مارتین^۳ از آن به غزنی (هو - سا - له) و هزاره (هو - زا - له) تعبیر می‌کند (حبیبی، ۱۳۴۱: ۴). دلیل دیگر حبیبی این است که سنت مارتین مواردی را نقل می‌کند که هیوان تسونگ در همراهی با یکی از شاهان منطقه افغانستان از شباهت عجیب آنها به چینی‌ها سخن می‌گوید (حبیبی، ۱۳۴۱: ۸). میخائل وایرز^۴ زبان‌شناس آلمانی بر اساس روشی آماری به این نتیجه می‌رسد که میان مغولان و مردم افغانستان روابط ریشه‌ای وجود نداشته است (وایزر، ۲۰۰۳: ۲۴۸-۲۶۴) و این‌گونه با حبیبی هم‌عقیده می‌شود.

نظریه اتصال هزاره‌ها به قوم مغول

سربازان مغول که با ارتش چنگیزخان به افغانستان آمده‌اند، اجداد مردمانی هستند که امروزه به هزاره شهرت دارند (ومبری، ۱۹۶۴: ۱۳۲). در اینجا مسئله تأثیرات زبانی و فرهنگی اسکان موقت یا دائم قدرت‌های استعماری بر مجتمعات انسانی مطرح است که طرفداران زیادی هم دارد تا

¹ Joseph Pierre Ferrier

² Hivan Tsung

³ Saint Martin

⁴ Michael Weiers

آنجا که گفته شده اغلب مردم هزاره خود را از بازماندگان قوم مغول می‌دانند. این مردم برای اثبات این نظریه به تهیه شجره‌نامه‌هایی متوسل شده‌اند. بسیاری از پژوهشگران سیاسی معاصر بر این باور هستند که حضور موقت و دائم نیروهای استعماری تغییرات و توسعه برگشت‌ناپذیری در سبک زندگی و ساختار اجتماعی - زبانی جامعه بومی به وجود می‌آورند. این پدیده را نمونه‌ای از استعمار مهاجر می‌دانند (ارگیری، ۱۹۷۲: ۳۵).

والدین هزاره واژه "مغول" را به عنوان یک صفت به هنگام آموزش رفتاری فرزندان خود به کار می‌برند. این واژه در گفت‌وگوهای روزمره به عنوان صفتی برای یک عمل درست و مؤدبانه به کار می‌رود و ضد آن عبارت "نامغول" است.

او بچه مغول بشی (o, bača moqol beši) ← بچه درست بشین
 او بچه مغول بخور (o, bača moqol boxor) ← بچه درست بخور

این کاربرد برای همه هزاره‌ها یکسان است درحالی‌که بین سایر اقوام افغانستانی چنین اصطلاحی وجود ندارد (فردیناند، ۲۰۰۸: ۳۸).

سرانجام اینکه گفته می‌شود کلمه هزاره معادل فارسی کلمه مغولی مینگ یا مینگان به معنی ۱۰۰۰ است. ظاهراً مغول‌ها لشکریان را به گروه‌های ده صد و هزار نفره تقسیم می‌کردند. اصطلاحاتی مانند دهباشی (سرپرست گروه ده نفره) و صد باشی (سرپرست گروهی صد نفره)، شفاخانه صد بستر (بیمارستان صد تخت خوابی) که امروزه در افغانستان متداول است، می‌تواند از این تقسیم‌بندی نظامی مغولی گرفته شده باشد (موسوی، ۱۳۷۹: ۵۱). گروهی از پژوهشگران معتقد هستند که هزاره‌ها بازماندگان سربازان نیکو دری فرزند بزرگ چنگیز و نه خود چنگیز خان هستند (بارتولد، ۱۳۰۹: ۵۵). در بین سیدهای هزاره، کسانی هستند که هنگام ناسزاگویی به عام (هزاره‌ها) می‌گویند:

اُ چوچه چنگیز (o, čočā čangiz) ← های! بچه چنگیز!

نظریه اختلاطی بودن نژاد هزاره‌ها

بر اساس این نظریه، هزاره‌ها فقط بازماندگان مغول‌ها یا ترک‌ها - مغول‌ها نیستند بلکه ترکیبی از این دو و دیگر نژادها چون تاجیک‌ها، افغان‌ها و ... هستند. مغول‌ها اغلب مناطق مفتوحه خود را جمعیت‌زدایی می‌کردند و آنجا را پایگاهی برای حملات بعدی خود قرار می‌دادند؛ اما در مواردی که خود مردم بومی تسلیم می‌شدند آنان خودشان را به تقسیم غنائم راضی می‌کردند. در شرایطی که سربازان مغول و ترک در بسیاری از مناطق افغانستان مرکزی جایگزین ساکنین

قبلی شده بودند، هزاره‌ها به ناچار تحت نفوذ همسایه فارس خود درآمدند و از همین رو احتمال دارد که زبان فارسی را به عنوان زبان پذیرفته باشند. در واقع نوع زبانی که هزاره‌های امروز با آن سخن می‌گویند شباهت آشکاری با گویش ساکنان هرات و مشهد دارد همان گونه که در مورد زبان و فرهنگ ترک - مغول‌ها نیز چنین شباهت‌هایی وجود دارد (موسوی ۱۳۷۹: ۵۶). یکی از طرفداران این نظریه م کاکر^۱ است. او که مخالف نظریه ترک یا مغول خالص بودن هزاره‌ها است اعتقاد دارد که اخلاف سربازان مغول اغلب جغتائیان هستند که در زمان‌های مختلف بین ۱۲۲۹-۱۴۴۷ وارد افغانستان شده‌اند و در قرن شانزدهم مردمانی را شکل داده‌اند که هزاره نام‌گرفته‌اند. این سربازان که یا مجرد بودند و یا همسران خود را به همراه نیاورده بودند با زنان بومی تاجیک نواحی مرکزی افغانستان ازدواج کردند. خویشاوندی با تاجیک‌های فارسی‌گو بر زبان تازه‌واردان اثر گذاشت و اساس به جود آمدن گویش فارسی جدیدی شد که هزارگی نام گرفت (کاکر، ۱۹۷۳: ۲-۱). این نظریه با توجه به واقعیت‌های عینی و مطالعات معتبر و دقیق به نظر عده‌ای قابل قبول تلقی شده است.

نقد نظریه‌های سه‌گانه

اکنون سعی بر آن است که سه نظریه بالا در مورد هزاره‌ها را از ابعاد مختلف به نقد بکشیم.

نقد نظریه بومی بودن هزاره‌ها

به نظر می‌رسد طرفداران این نظریه بیشتر خود را با واژه‌ها مشغول داشته‌اند و پایه نظری خود را بر کلمه‌های دارای آواهای مشابه استوار کرده‌اند، درحالی‌که این‌گونه شباهت‌ها فی‌نفسه شواهد انسان‌شناختی یا زبان‌شناختی ایجاد نمی‌کند و حتی ممکن است با اتکا بی‌جا بر آنها، پژوهش‌های قوم‌شناختی دچار گمراهی شوند. فرض اینکه هو- زا- له و هزاره از نظر ریشه‌ای یکسان و درگذر زمان تحول یافته باشند، چیزی را اثبات نمی‌کند زیرا ادعای ما تنها بر اساس فرض است و بدون ارائه شواهد بیشتر نمی‌تواند چندان قابل توجیه باشد. در گویش هزارگی کلمه هزاره هم برای مردم و هم برای سرزمین به کار می‌رود:

مه آزره یم (ma azra yom) ← من هزاره هستم

از آزره آمادم (az azra omâdom) ← از سرزمین هزاره آمده‌ام

^۱ Kakar

تلفظ صحیح این واژه دو سیلابی آزره است و بنا بر نظر تیمور خانف تشابهی بین نام قدیم سرزمین و هزاره‌جات وجود ندارد (تیمور خانف، ۱۹۸۰: ۱۰)؛ و طرفداران این نظریه در نهایت باید توجیه کنند که چرا ده درصد واژگان هزارگی مغولی است و در زبان‌های سرزمین‌های اطراف این واژگان وجود ندارند؟ درحالی‌که از نظر تاریخی کل منطقه افغانستان و ایران فعلی به اشغال مغول‌ها درآمد بود.

نقد نظریه پیشینه مغولی اقوام هزاره

این نظریه به ما می‌گوید تاریخ منطقه هزاره به قبل از مغول‌ها بازمی‌گردد. در اینکه مغول‌ها ایران و افغانستان را اشغال کرده‌اند و هزاره‌ها شباهت جسمانی زیادی با مغول‌ها دارند تردید نیست اما ناگفته پیداست که این‌گونه استدلال‌ها برای طبقه‌بندی هزاره‌ها در نژاد مغول کافی نیستند چه در این صورت در مورد شباهت فیزیکی از یک‌ها، ترکمن‌ها و قرقیزها نیز با مغول‌ها چه توجیهی وجود دارد و هزاره‌های پنجابی را چگونه باید ریشه‌یابی کرد. باید دانست که تاکنون هیچ سندی با عنوان هزاره‌های مغول به دست نیامده است و هیچ پژوهشگری به هزاره‌های مغولی زبان برنخورده است و ما نیز مانند شرمین معتقدیم که هزاره‌ها، مغول‌ها و ایماق‌ها سه گروه قومی متمایز هستند.

نقد نظریه اختلاطی بودن نژاد هزاره‌ها

این نظریه درحالی‌که معقول‌تر از دو نظریه قبلی می‌نماید، ناقص و مبهم است. از یک سو، این نظریه عمومی است، چه می‌توان آن را بر تمام گروه‌های قومی جهان تعمیم داد و از سوی دیگر این نظریه نمی‌تواند هویت و نقش نژادهای مختلف را به عنوان منشأ تشکیل قوم هزاره به‌درستی تبیین کند. به این ترتیب، هر سه نظریه در مورد منشأ هزاره‌ها از یک ضعف عمده مشترک رنج می‌برند و آن تمرکز بر کلمه "هزاره" به عنوان مبنای تحلیل آنها است.

دستیابی به شناخت دقیق‌تر منشأ هزاره‌ها مستلزم فراتر رفتن از نام مردمان ساکن در هزاره‌جات کنونی و ردیابی ساکنان قدیمی این منطقه است. هرگونه پژوهش انسان‌شناختی و قوم‌نگارانه در مورد این منطقه از افغانستان نیازمند سفرهای علمی به گذشته‌های دور و به الگوهای مهاجرت و پدیداری مرزهای جغرافیایی ناشی از آن در منطقه است. از دیدگاه تاریخی، آیین بودائی حداقل ۱۵۰۰ سال قبل از حمله مغول به خراسان به طور وسیعی در جنوب هندوکش حاکم بوده و سالانه هزاران زائر چینی را به بامیان می‌کشانیده است. دره بامیان یکی از مراکز گسترش بودیسم و در نتیجه اقوام مرتبط با آن بوده است. اسناد باستان‌شناختی در بامیان،

نقاشی‌های اطراف مجسمه بودا و همچنین شکل فیزیکی تندیس‌ها ثابت می‌کند که چهره فیزیکی مردمان منطقه قبل از حمله مغول همان گونه بوده که امروز هزاره‌ها هستند. در یک نتیجه‌گیری می‌توان گفت که نه تنها مغول‌ها، تاجیک‌ها، ترک‌ها، افغان‌ها (پشتون‌ها)، ازبک‌ها بلکه حتی عرب‌ها، هزاره‌ها در برهه‌های مختلف زمانی آمیزش داشته‌اند. هزاره‌ها یکی از قدیمی‌ترین اقوام ساکن در منطقه و آمیزه‌ای از نژادها و گروه‌های قومی مختلف هستند و ساختار قبیله‌ای و زبانی آنها تا حد زیادی از همه مردمان بالا به صورت‌های مختلف تأثیر پذیرفته است.

واقعیت این است که گردآوری اطلاعات و اسناد و شواهد و توصیف انسان‌شناختی دقیق یک قوم یا ملت، کاری بس دشوار است، به ویژه زمانی که موضوع ریشه‌یابی آن در میان باشد زیرا از یک سو اسناد تاریخی معمولاً ناکافی هستند، از سوی دیگر روایت‌های شفاهی ترجیحاً آرمان‌های اجتماعی را بازتاب می‌دهند تا واقعیت‌های تاریخی.

دلایل تنوع این نظریه‌ها به شرح زیر است

(۱) اکثر پژوهشگران هزاره‌شناس با زبان فارسی و گویش هزارگی آشنایی نداشته‌اند و به

منابع دست دوم متوسل شده‌اند؛

(۲) بسیاری از اطلاعات مبتنی بر گزارش‌های کشورهای مختلف مانند انگلیس و روسیه

است که طبعاً در افغانستان منافع سیاسی خود را جست‌وجو می‌کرده‌اند؛

(۳) انحصاری بودن قدرت پشتون‌ها و اعمال تبعیض نژادی آنها علیه هزاره‌ها در طول دو

قرن گذشته به یافته‌های اجتماعی و تاریخی لطمه وارد آورده است؛

(۴) مطالبی که در مورد قوم هزاره به رشته تحریر کشیده شده‌اند بیشتر بخشی از مطالعات

گسترده‌تر و کلی‌تر درباره ایران، افغانستان و هند (پاکستان امروز) بوده است و پژوهش نظام‌مند و علمی خاصی در مورد هزاره‌ها کمتر انجام شده است، همچنین این نوع پژوهش‌ها مورد رضایت قدرت‌های حاکم قرار نمی‌گرفت و دلیل مرزهای کشور افغانستان، در دو قرن اخیر، عملاً بروی پژوهشگران خارجی بسته بوده است؛

(۵) به دلیل اعمال مداوم تبعیض علیه هزاره‌ها، اغلب اسناد و مدارک دست اول و با

ارزش‌های سیاسی و تاریخی مسلم در دست افراد و خانواده‌های هزاره‌ای پنهان مانده‌اند (موسوی،

۱۳۷۹).

گویش هزارگی

گویش هزارگی، گویش قوم هزاره، یکی از زیرمجموعه‌های زبان فارسی دری است که نسبت به سایر گویش‌ها شاهد کمترین تغییر در حوزه نظام آوایی و گویشی بوده است. این گویش که در منطقه هزاره‌نشین افغانستان (مرکز افغانستان) تکلم می‌شود و یکی از مولفه‌های مهم هویت

قومی هزاره‌ها به شمار می‌رود. گویش هزارگی از شاخه زبان پهلوی شمالی و به عبارتی جز زبان‌های کهن ماوراءالنهر است. تعدادی واژه‌های عربی، ترکی و مغولی به این گویش وارد شده است. واژه‌های ترکی و مغولی حدود ۲۰ درصد از واژگان این گویش را تشکیل می‌دهد (خاوری، ۱۳۸۰: ۱۶).

فارسی و دری دو گونه سبکی از زبانی واحد هستند. به باور برخی متفکران مانند ژیلبر لازار^۱ فارسی‌زبان ارتباطات رسمی و ادبیات مکتوب کشور بوده است و دری در مکالمه‌های روزمره مورد استفاده قرار می‌گرفته است. با توجه به آنکه زبان دری سنت مکتوبی نداشته است، عناصر گویشی به درون آن راه می‌یابند و بدین ترتیب زبان فارسی دری دو گویش اصلی پیدا می‌کند: اول در ناحیه مشرق (خراسان) که عمدتاً عناصر گویشی غیرفارسی ایرانی یا پهلوی اشکانی را جذب نمود و دوم در جنوب غرب که از نظر واژگان و دستور با فارسی میانه یا پهلوی ساسانی پیوند داشت.

بعد از ورود اعراب به ایران زبان عربی نیز در ایران فراگیر شد و به عنوان زبان علمی و اداری مورد استفاده قرار گرفت. در طی دو قرن اول اسلام دو زبان در دامنه فرهنگی ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت، زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) که در حال نابودی بود و زبان عربی که رو به رشد و اعتلا نهاده بود. از قرن سوم به بعد در سراسر ایران هم‌زمان دو زبان در سطوح مختلف مورد استفاده قرار می‌گرفت یعنی دری را برای گفتار (در بین توده مردم) و عربی به عنوان زبان علمی، اداری و دینی به صورت گفتاری و نوشتاری (در بین افراد تحصیل‌کرده). در مدت دو قرن بعد یعنی سوم تا پنجم هجری، گویش شرقی دری که عمدتاً در خراسان کاربرد داشت پایه و اساس زبان ادبی در حال تکوین فارسی جدید را شکل داد. این زبان با رهایی از برخی ویژگی‌های گویشی و ادغام عناصر عربی به میزان وسیعی تا اوایل قرن ششم هجری به صورت هنجار ادبی درآمد و این همان زبان ادبیات قدیم است.

اکنون دیگر مسلم شده است که برخی اشکال کهنه‌ای که ممیزه دوره قبل از کلاسیک محسوب می‌شدند تفاوت‌های مربوط به گویش‌های گفتاری همان عصر را که بعد از همگن و هنجاری شدن ادبی محو شده‌اند را منعکس می‌کردند (خاوری، ۱۳۸۵: ۲۴۲ - ۲۴۳).

گویش هزاره‌ها جمعاً دارای ۳۴ حرف است یعنی علاوه بر ۳۲ حرف زبان فارسی معمول، دو حرف دیگر نیز در آن به کار می‌رود که در زبان اردو آن دو را به صورت ت و د می‌نویسند (یزدانی، ۱۳۷۱: ۱۵). اهمیت این دو حرف بیشتر به لحاظ آوایی است و تلفظ آن به این صورت است که زبان به سقف دهان می‌چسبد و صدای ت و د تلفظ می‌شود (خاوری ۱۳۸۵: ۲۶۳).

^۱ Gilbert Lazard

ویژگی‌های گویش هزارگی مهاجرین

برای بررسی اجمالی گویش هزارگی، سعی کردیم در مقایسه با زبان فارسی معیار در ایران، تفاوت‌های گویشی را در ابدال حرکت‌ها حروف بررسی کنیم و همچنین به ویژگی‌های دستور زبانی گویش هزارگی در بعد فعل، ضمائر حروف اضافه و حروف تصغیر بپردازیم.

تبدیل حرکات

(۱) تبدیل *i* به *e* | *i* به *ai* (*i*)

شین (*šen*) ← شین (*šin*)

ابراهیم (*ebrâhim*) ← ابراهیم (*ibrâhim*)

انسان (*ensân*) ← اینسان (*insân*)

گردش (*gardeš*) ← گردیش (*gardiš*)

نوشت (*nevešt*) ← نویشت (*nevišt*)

کامل (*kâmel*) ← کامیل (*kâmil*)

خجل (*xejel*) ← خجیل (*xejil*)

(۲) تبدیل *i* به *e* | *i* به *e*

می‌روم (*miravam*) ← می‌روم (*meravam*)

می‌خواهم (*mixâham*) ← می‌خواهم (*mexâham*)

(۳) تبدیل *o* به *u* | *o* به *u*

کجا (*kojâ*) ← کوجا (*kujâ*)

خُدا (*xodâ*) ← خودا (*xudâ*)

خُرسند (*xorsand*) ← خورسند (*xursand*)

گُل (*gol*) ← گول (*gul*)

(۴) تبدیل *u* به *o* | *u* به *o*

روز (*ruz*) ← رُز (*roz*)

خروس (*xorus*) ← خُرُس (*xoros*)

فروخت (*foruxt*) ← فرُخت (*foroxt*)

سوخت (*suxt*) ← سُخت (*soxt*)

(۵) تبدیل *a* به *â* | *a* به *â*

سعدی (sa'di) ← سادی (sâdi)

۶) تبدیل آن (ân) به اُ (o)

حیران (heyran) ← حیرو (heyro)

هندوستان (hendustân) ← هندوستو (hendesto)

زمستان (zemestân) ← زمستو (zemesto)

پیران (pirân) ← پیرو (piro)

۷) تبدیل آن (an) به اُ (o) در افعال

گشتن (gaštan) ← گشتو (gašto)

خواندن (xândan) ← خواندو (xândo)

رفتن (raftan) ← رفتو (rafto)

گفتن (goftan) ← گفتو (gofto)

۸) تبدیل آب (âb) به اُ (o)

آفتاب (âftâb) ← آفتو (âfto)

مهتاب (mahtâb) ← مهتو (mahto)

تبدیل حروف

۱) تبدیل س (s) به ش (š): برای مثال فعل نشستن (nešastan) به شیشتن (šištan)

بدل می‌شود. این تبدیل در صرف این فعل در زمان‌های گذشته (استمراری مطلق و بعید) قابل تشخیص است.

گذشته مطلق: نشستم (nešastam) ← شیشتم (šištam)

گذشته استمراری: می‌نشستم (minešastam) ← می‌شیشتم (mišištam)

گذشته بعید: نشسته بودم (nešaste budam) ← شیشته بودم (šište budam)

(budam)

ضرب‌المثلی در بین مهاجرین وجود دارد که در آن فعل نشسته بودم (budam nešaste)

به صورت شیشته بودم (šište budam) تلفظ می‌شود

نامه کردم نامدی، شیشته بودم کامدی (mâme kardam nâmadi šište)

(budam kâmadi)

(۲) تبدیل د (d) به ی (y)

بادمجان (bâdemjân) ← بایمجان (bâyemjân)

(۳) تبدیل ر (r) به ل (l)

سیر (seyr) ← سیل (seyl)

ویژگی‌های دستور زبان گویش هزارگی

بررسی همه جانبه دستور زبانی گویش هزارگی به پژوهش‌های نظام‌مند و گسترده نیاز دارد که از حوصله این مقاله خارج است. در اینجا تنها به بررسی مختصری از افعال، ضمائر، حروف اضافه و نشانه‌های تصغیر پرداخته خواهد شد.

افعال

(۱) فعل کردن با حذف حرف ر (r) همراه است

کردن (kardan) ← کَدَن (kadan)

خواب کرد (xâb kard) ← خَو کَد (xaw kad)

امر فعل کردن یعنی کُن (kon) به کو (ko) بدل می‌شود

بلند کن (boland kon) ← بال کو (bal ko)

کوشش کن (kušeš kon) ← کوشیش کو (kušiš ko)

در گویش مهاجرین برخی افعال با فعل کردن نیز صرف می‌شود

نوشتن (nevešhtan) ← نوشته کدن (navešhte kadan)

خندیدن (xandidan) ← خنده کدن (xanda kadan)

خوابیدن (xâbidan) ← خواب کدن (xâb kadan)

در گذشته افعال قیاسی ساختگی مانند جنگیدن، خوابیدن ترسیدن، فهمیدن، چرخیدن و ... را به این شکل نمی‌ساختند؛ زیرا این افعال از افعال سماعی متداول در نثر پهلوی و دری نبود و در دوره‌های بعد به وسیله شعر یا در ضمن نثر فنی به قیاس افعال قدیم که از اسامی ساخته می‌شدند مانند تندیدن، یازیدن، خندیدن، شتابیدن و سگالیدن به وجود آمده‌اند. در گذشته به جای ساختن افعال مذکور افعال حرب کردن، بیم داشتن فهم کردن، خواب کردن یا خفتن، بلع کردن مستعمل بوده است (بهار، ۱۳۵۷: ۳۱۶).

۲) فعل شدن

شدن (Šodan) ← شودو (Šowdo)
شود (Šavad) ← شود (Šud)

۳) فعل آمدن

آمدن (âmadan) ← آمدو (amado)
آمد (âmad) ← آمد (amad)
نیاد (nayâd) ← نیه (neya)

۴) فعل پرسیدن

پرسیدن (porsidan) ← پورسان کدو (porsân kado) یا پورسیدو (porsido)

۵) فعل گذاشتن

گذاشتن (gozaŠtan) هشتن (heŠtom)
گذاشتم (gozaŠtam) ← هشتم (heŠtom)

۶) استمرار فعل را با افزودن رهی‌یه نشان می‌دهند

در حال انجام دادن است (dar hâl-e anjam dâdan ast) ← کده رهی‌یه
(kada rehiya)

در حال خوردن است (dar hâl-e xordan ast) ← خورده رهی‌یه (xorde
(rehiya)

ضمیرها

۱) ترکیب اضافه به ضمیر: برای اضافه کردن یک اسم به ضمیرهای شخصی منفصل به

جای کسره از حرف اضافه از (az) استفاده می‌شود

مداد من (dadâd-e man) ← مداد از مَه (madâd az ma)

لباس تو (lebâs-e to) ← لباس از تو (lebâs az to)

۲) ضمائر متصل

خانام (xâneam) ← خانه مه (xânama)

دست‌هایم (dasthayam) ← دستای مه (destây ma)

ابروهایت (abru-hâ-yat) ← قاشای تو (qâsay to)

چشم‌هایت (čěšmhâyat) ← چیمای تو (čimây to)
خانه‌اش (xâneaš) ← خانه شی (xânaši)

۳) ضمیر اشاره

آن مرد (ân mard) ← اَ مرد (o mard)
به آن شخص گفتم (be ân Šaxs goftam) ← اَ آدمه گوفتوم (o âdama goftom)
این‌هاش (inâhaš) ← اِنه (ena)
اون‌هاش (unâhaš) ← اَنه (onah)
آنها (ânhâ) ← اوگونا (ogonâ)

حروف اضافه

که (ke) ← کی (ki)
جاهایی که گفتم (jâ-hâ-yi ke goftam) ← جاهائی کی گفتم (jâ-ha-i ki goftom)
در (dar) ← دَ (da): در خانه (dar xâne) ← دَ خانه (da xâna)
به (be) ← دَ (da): به کابل (be kâbol) ← دَ کابل (da kabol)
با (bâ) ← دَ (gad) با مجید (bâ Majid) ← دَ مجید (gad-e Majid)

نشانه‌های تصغیر

همچون زبان فارسی رایج در ایران، حرف ک برای تصغیر به کار می‌رود
خاتون کوچک (xâtun-e kučak) ← خاتونک (xâtun-ak)

برای گاهی برای تصغیر اسم‌ها علاوه بر حرف ک، حرف گ نیز به همراه می‌آید
خُرد (xord) ← خوردوگک (xordogak)
ریزه (rizeh) ← ریزگک (rizagak)

این پژوهش مختصر انسان‌شناسی در حوزه زبان که عمدتاً با استفاده از مصاحبه‌ها و ضبط گفتار روزمره مهاجرین جمع‌بندی شده بود، بیشتر بر تفاوت‌هایی میان گویش هزارگی از زبان رایج فارسی در ایران تأکید داشت. این تأکید به این دلیل بود که روشن شود دامنه تفاوت‌ها به هیچ عنوان بزرگ نیست و می‌توان اذعان کرد که این گویش کاملاً می‌تواند به عنوان یک گویش ایرانی پذیرفته و حفظ شود. تفاوت عمده‌ای بین این گویش با گویش مثلاً مشهدی مشاهده نمی‌شود و از نظر ساختاری با سایر گویش‌های ایرانی زبان فارسی هم‌خوانی دارد.

نتیجه‌گیری

یک پژوهش انسان‌شناختی در مورد یک قوم می‌تواند تصویر غیرواقعی از آن قومیت را تعدیل کند. این‌گونه پژوهش‌ها باعث می‌شود درک کنیم که هر انسان همان‌گونه که به یک کشور تعلق دارد دارای تعلق قومی نیز هست. در اینجا سخن بر سر واقعیتی عمیق و فرهنگی است که لزوماً ربطی به تعلق دولتی ندارد. اینکه در هر فرد این تعلق قومی تا چه حد ذاتی، انتخاب‌شده، خودآگاهانه و اغلب پیچیده باشد، اینکه برخی صورت‌بندی‌های قومی دولتی به خودی طبیعی نیست، می‌تواند سرچشمه درک متقابل میان افراد باشد. باید توجه داشت که دولت‌ها صاحبان انحصاری قدرت بر انسان‌ها نیستند. امروزه کره زمین بیش از پیش به صورت یک کل یگانه درک می‌شود و به همین دلیل تنوع طبیعی آن باید به وسیله معاهده‌های فرادولتی حفظ شود. دفاع از گوناگونی زیستی به عنوان یک امر التزام‌آور باید بیش از پیش مد نظر قرار بگیرد. این گوناگونی منبعی برای غنی شدن پیوسته انسان است و درست به همین دلیل باید از آن دفاع کرد. تکثر اقوام، زبان‌ها، فرهنگ‌ها، دانش‌ها میراثی است که باید آن را حفظ نمود. تنوع قومی اساس پویایی قومی است و انسانیتی که از موجودات یک شکل درست شده باشد بدترین نوع توتالیتریسم است. این سازوکارهای قومی، آگاهی یافتن‌ها و شکل‌گیری‌های جدید سیاسی نیستند که صلح جهانی را تهدید می‌کنند و سبب کشتارها می‌شوند بلکه مقاومت‌ها یا تصمیمات کورکورانه برخی دولت‌ها دلیل آن است. حقوق مردم و اقوام هنوز پایه‌گذاری نشده است. با وجود این گروهی از این اصول روشن هستند: این اصول می‌طلبند که حقوق گروه‌های قومی در دستیابی به زمین، مدیریت بر سرزمین و حفظ فرهنگ و زبان آن قوم به رسمیت شناخته شود.

قوم مهاجر هزاره در ایران مانند سایر قومیت‌های موجود در این منطقه موزاییکی دارای ریشه تاریخی بسیار کهن است. ابهام در یافتن نظریه درست برای یافتن ریشه این قوم در بین نظریه‌های مختلف نشان از همین قدمت دارد. فشارهای قومیتی و زبانی فراوانی در طول تاریخ حداقل ۲۰۰ سال گذشته، این قوم را در تنگناهای فراوانی قرار داده است و حتی تا مرز نسل‌کشی و حذف نژادی نیز پیش رفته است. هم‌اکنون وضعیت زندگی این قوم در افغانستان آن‌چنان پایدار نیست. در افغانستان هر آن ممکن است فاجعه‌ای بزرگ رخ دهد. هم‌اکنون که قوم کُشی با صلاح مذهب، با حضور تکفیری‌های وهابی در منطقه رایج شده است. در ایران این قوم مهاجر هر چند در تهدید قومیتی و زبانی به سر نمی‌برد اما شرایط مناسبی ندارد. مشکلات هویتی نسل‌های دوم و سوم این مهاجرین را به شدت تهدید می‌کند. هنوز مشکل به رسمیت شناختن مهاجرینی که حتی پدران‌شان نیز در ایران به دنیا آمده‌اند، آنها را رنج می‌دهد. اینکه سرنوشت قومی و ساخت زبانی یک قوم تا این اندازه از نظر فرهنگی به اقوام ایرانی نزدیک باشد زمینه مساعدی را فراهم می‌آورد که این قوم در ایران به سهولت پذیرفته شود. در جامعه‌ای که

نیاز به بالا بردن جمعیت در آن به صورت ضرورت درآمده است و در برنامه‌ریزی سیاست‌گذاران به عنوان یک اصل پذیرفته شده است، در جامعه‌ای که انسجام مذهبی بالایی دارد اینکه هنوز نتوانسته است سیاست پایداری در قبال مهاجرین هم‌کیش (چه سنی، چه شیعه) و هم‌زبان خود اتخاذ کند، جای درنگ دارد. امید می‌رود با درک و تشخیص بهتر شرایط موجود در سطح ملی و بین‌المللی، امکان پذیرش مطلوب‌تر از این مهاجرین فراهم آید.

منابع

- آرزو، عبدالغفور (۱۳۸۲). *چگونگی هویت ملی افغانستان*، تهران: نشر محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸). *قومیت و قوم‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت*، تهران: نشر نی.
- اخلاقی، محمد اسحق (۱۳۸۰). *هزاره در جریان تاریخ و فرارهای تاریخ سیاسی-اجتماعی*، افغانستان، قم: شرایع.
- الفنستون، مونت استوارت (۱۳۷۶). *افغانان، جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)*، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی (بنیاد پژوهش‌های اسلامی).
- بارتولد، دبلیو (۱۳۰۹). *سروری جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه ح. سروادر، تهران: اتحاد.
- برتون، رولان (۱۳۸۰). *قوم‌شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- بهار، محمد تقی (۱۳۵۷). *سبک شناسی: تاریخ تطور نثر فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- تیمور خانف، ل. (۱۹۸۰). *تاریخ ملی هزاره مغول، کویته: تنظیم نسل نو هزاره مغول*.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۱). «آیا کلمه هزاره قدیمی تر است»، *آریانا*، سال ۲۰، شماره ۵.
- خاوری، محمد جواد (۱۳۸۰). *امثال و حکم مردم هزاره*، مشهد: نشر عرفان.
- فرهنگ، محمدحسین (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان*، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- کوپانس، ژان (۱۳۹۰). *درآمدی بر مردم‌شناسی و انسان‌شناسی*، ترجمه حسین میرزائی، تهران: نشر ثالث.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۱). *تاریخ و زبان در افغانستان*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- موسوی، سید عسگر (۱۳۷۹). *هزاره‌های افغانستان*، ترجمه اسدالله شفا، تهران: موسسه فرهنگی هنری نقش سیمرخ.
- واعظی، حمزه (۱۳۸۱). *افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی*، تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی.
- یزدانی، حسینعلی (۱۳۷۱). *فرهنگ عامیانه طوایف هزاره*، مشهد: چاپخانه آزادی.
- Arghiri, E., (1972). "White Settler Colonialism and the Myth of Investment Imperialism", In *New Left Review*, no. 73, May-June.
- ElphinStone, M. (1978). *The Kingdom of Kabul*, Quetta: Nisa Traders
- Ferdinand, K. (2008). *Preliminary Notes on Hazara Culture (1952-55): the Danish Scientific Mission to Afghanistan*, København: Enjar Munksgaard.
- Ferrier, J- P. (1856). *Caravan Journeys and Wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan, and Baluchistan; with Historical Notices of the Countries Lying between Russia and India*. London: J. Murray.
- Jamin, M. (2005). *Sociolinguistic Variation in the Paris Banlieues*, University of Kent PhD. dissertation.
- Kaker, M. H. (1973). *the Pacification of the Hazaras in Afghanistan*, Afghanistan Council Occasional Paper, No. 4, New York.
- Oakes, L. (2001). *Language and National Identity*, Amsterdam: John Benjamins.
- Pooley, T. (2004). *Language, Dialect and Identity in Lille*. Lewiston, NY: Mellen.
- Tapper, R. (1988). "Ethnicity, Order and Meaning in the Anthropology of Iran and Afghanistan", In Jean Pierre Digard (ed), *Le fait ethnique en Iran et Afghanistan*, Paris: Edition du CNRS.
- Thomas, G. (1991). *Linguistic purism*, New York: Longman.
- Vámbéry, Á. (1964). *Voyages d'un faux derviche dans l'Asie Centrale*, Pest.
- Weiers, M. (2003). "Moghol", In *The Mongolic Languages*, London: Routledge.
- Mégevand, M. (2011). *Les Hazaras, minorité chiite montante de l'Afghanistan*, Le monde, publié le 25/02/2011. http://www.lemondedesreligions.fr/savoir/les-hazaras-minorite-chiite-montante-de-l-afghanistan-25-02-2011-1246_110.php

